

# تو اگر در تپش باغ خدا را دیدی

منبع: سایت زیتون، روز شنبه، مورخ: ۹۷/۱۱/۲۷

او نیز گذشت از این گذرگاه

وان کیست که نگذرد از این راه

چندین دهه است که ذکر خیر خانواده محترم دکتر شریعتی، در خانواده ما جاریست. چنانکه پدر و مادرم نقل می کنند، سه ساله بودم که به اتفاق خواهرم در مراسم تشییع جنازه مرحوم شریعتی در لندن شرکت کردم. پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ و برگشت به ایران، در دوران راهنمایی، افزون بر کتابخانه پدرم، در کتابخانه خاله ام، کتابهای متعددی علی شریعتی، «معلم انقلاب» را دیده بودم. خاطرم هست، از سر کنجکاوی برخی از آنها را تابستانها می خواندم و درباره آراء و اهمیت و تاثیر دکتر شریعتی از پدرم، عبدالکریم سروش و خاله ام که علاقه وافری به شریعتی داشت و در سخنرانی های او در «حسینیه ارشاد» شرکت می کرد، پرس و جو می کردم.

روزگاری که دانش آموز دبیرستان «نیکان» بودم، به رغم منع تلویحی و تصریحی برخی از معلمان، آثار متعددی از شریعتی را خواندم و عمیقا تحت تاثیر شخصیت او قرار گرفتم. مشتاق بودم با خانواده «دکتر»، تماس و ارتباطی برقرار کنم؛ از پدرم شنیدم که فرزندان شریعتی خارج از کشور و در پاریس زندگی می کنند.

در دوران تحصیل در دانشکده داروسازی «دانشگاه علوم پزشکی تهران»، طرحی از یک زندگی، نوشته دکتر پوران شریعت رضوی منتشر شد. کتاب را با لذت و ولع تمام خواندم و از خواندن آن اوقاتم خوش شد. سپس، بر آن شدم تا نویسنده کتاب را از نزدیک ببینم. به لطف یکی از دوستان «نهضت آزادی»، این مهم میسر شد. خوب به خاطر دارم که در آن دیدار چه ذوق و شوقی داشتم؛ که هم مشتاق دیدار با نویسنده کتاب بودم، هم دیدار او برایم تداعی کننده علی شریعتی بود، مهری که اول بار در دل و جانم رخنه و خانه کرده بود و «مهر اول کی ز دل بیرون شود؟».

پس از آن، در بیستمین سالگرد وفات علی شریعتی که به صورت میزگردی با حضور عزت الله سبحانی، عبدالکریم سروش و حسن یوسفی اشکوری در «حسینیه ارشاد» برگزار شد، پوران شریعت رضوی را دیدم. ایشان، پس از اتمام میزگرد، در حیات حسینیه، برای جمعیت انبوهی که حضور داشتند، از خاطرات زندگی پر تلاطم خود با دکتر شریعتی، به شیرینی سخن می گفت.

در نیمه دوم دهه هشتاد شمسی، پس از اتمام تحصیلات و بازگشت به ایران، که حدوداً با بازگشت دو دوست عزیزم، احسان شریعتی و سارا شریعتی به وطن مقارن گشت؛ به تفاریق و به مناسبت های مختلف، توفیق دیدار این بانوی فرهیخته و دیگر اعضای خانواده شریعتی را می یافتم. آخرین بار، چندی پیش از ترک وطن، در مراسم بزرگداشتی در دانشگاه «امیر کبیر» که همزمان با سالروز تولد علی شریعتی برگزار شد، خدمتشان رسیدم و چند دقیقه ای با هم گفتگو کردیم. خاطریم هست، رضا علیجانی، محسن غرویان، احسان شریعتی و نگارنده این سطور در عداد سخنرانان آن مراسم بودند.

با شنیدن خبر روی در نقاب خاک کشیدن پوران شریعت رضوی، غمگین شدم و «به اندازه یک ابر دلم» گرفت. شریعت رضوی از سلاله زنان پاک و آزاده این دیار بود که به جمع میان ایرانی و اسلامیت و مدرنیت می اندیشید و دغدغه های ملی پررنگی داشت و برای تحقق خواسته های خویش، ناملايمات بسیاری را به جان خرید. روزگاری در غم از دست دادن برادرش مهدی شریعت رضوی، یکی از آن سه آذر اهورایی، به سوگ نشست. پس از آن، رنج دوری از همسر را در آن «ششصد شب تنهایی» که شریعتی زندان بود، تحمل کرد. در میانسالی همسرش را از دست داد و پس از پیروزی انقلاب، سالها دلمشغول و دلنگران فرزندان دلبندش بود که فرسنگ ها دور از او در فرانسه روزگار را سپری می کردند.

زندگی معجون غریبی است، بالا و پایین و تلاطم های بسیار دارد. به تعبیر حافظ:

ای گل تو دوش داغ صبحی کشیده ای

ما آن شقایقیم که با داغ زاده ایم

انسان، مرغ مهاجر و شقایقی است که با داغ و رنج زاده می شود؛ در این میان، افرادی که بلند نظرند و در راستای تحقق آرمان های خود، سختی ها و تلخی ها را به جان می خرنند، و به رنج مواجه شدن با انواع نابخورداری ها و نامردمی ها و بادهای ناموافقی که می وزد؛ مجذانه و مصمم، از پی تحقق اهداف خویش روان می گردند و بدین نحو به رنج های پیرامونی معنا می بخشند. بر خانواده محترم شریعتی، در دهه های گذشته، کمان های ملامت کشیده شده؛ درعین حال، ایشان به سبب آرمان های بلند و پاکی که داشته، خم به ابرو نیاورده، این رنج ها را تحمل کرده و به ادامه دادن، ادامه داده اند. از این منظر، در ایران معاصر، خانواده شریعتی از تبار خانواده های بازرگان، سحابی، طالقانی، منتظری... است؛ خانواده های اصیل و عزیزی که «وسیع و تنها و سر به زیر و سخت» اند و از امنیت و آسایش و راحتی خود انفاق کرده و به تعبیر قرآن، حقیقت «بر» را نصیب برده اند.

از قضای روزگار، ملک طباطبایی، همسر مهدی بازرگان و پوران شریعت رضوی، همسر علی شریعتی، به فاصله دو ماه، به سمت بی سو پرواز کردند و «پشت حوصله نورها دراز» کشیدند و هیچ فکر نکردند که نزدیکان و اطرافیان شان، «برای خوردن یک سیب چقدر تنها» ماندند. خدمات و فداکاریهای این زنان سخت رو و مقاوم و مجاهد، در زندگی های پر تب و تاب و پرحادثه ای که وقف آرمانهای والای سیاسی و دینی و فرهنگی شده، حقیقتاً شایسته تذکار و تقدیر است. به احترام این زنان سرزمینم، تمام قد می ایستم و کلامم را به نشانه احترام برمی دارم.

درگذشتِ این بانوی محترم را به خانواده‌های شریعتی و شریعت رضوی و دوست‌داران و همفکران ایشان تسلیت گفته، آرامش روان پاکِ آن عزیز از دست رفته را به دعا از جانِ جهان خواستارم:

«تو اگر در تپش باغ خدا را دیدی، همت کن / و بگو ماهی‌ها حوض‌شان بی آب است / باد می‌رفت به سروقت چنار / من به سروقت خدا می‌رفتم.»